

خدا حافظ! شہادت

نشر الکترونیکی : کتابخانہ، تاریخ ما – پایگاہ دانلود کتابہای تاریخی و مذہبی

تہیہ از : ینی کاظمی

<http://pdf.tarikhema.ir>

<http://shariati.nimeharf.com>

Ancient.ir

به هنگامی که استاد از تدریس در دانشگاه مشهد محروم شد و در وزارت علوم در تهران بکار اداری و ادار ! این متن را نوشت و از مشهد - شهر شهادت - خداحافظی کرد .
چون نوشتن حاشیه یا زیرنویس بر اصل متن از صداقت به دور می نمود توضیحات لازم در اینجا داده می شود:

اشعار عربی صفحات 1 و 2 همه از دعبل خزاعی است که از " قبران فی طوس ... الی ...
ماشئت اوفذر " را زمانی که دعبل در قم بود و خبر شهادت امام رضا را شنید سرود " سفینه
البحار شیخ عباس قمی - ص 510 " و از " لاضحک الله سن الدهر الی آخر " را به
هنگام حیات امام سروده است " ترجمه نفس - المهموم - شیخ عباس قمی - ص 296 " . در
صفحات 8 تا 11 از " کویر " .

این تاریخی که در صورت جغرافیا الی به آتش آن برای خود نان می پزد با اضافاتی از
کتاب کویر نوشته خود استاد است . در صفحات 15 و 17 از " عوام غوغا را بر ایمان او
بشوراندند تا آخر " از چهار مقاله عروضی اقتباس کاملاً آزاد شده است . اشعار صفحات
14 تا 17 همه از فردوسی است .



خدا حافظ شهر شهادت

قبران فی طوس : خیر الناس کلهم و قبر شرهم ، هذا من العبر .

در طوس دو قبر هست : قبر بهترین مردم و قبر بدترین مردم و این عبرتی است .

ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما – علی الزکی بقرب الرجس من ضرر .

ناپاک از جوار پاک سودی نمی برد . پاک از جوار ناپاک زیانی نمی بیند .

هیئات کل امر رهن بما کسبت له یداه ، فخذ ما شئت او قدر .

هرگز ، چه هر انسانی در گرو دست آورد خویش است هر کسی را دو دست انتخاب است پس تو

پاکی را برگیر یا ناپاکی را .

لاضحک الله سن الد هران ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا .

اگر روزگار بتواند بخندد هرگز خدا نیشش را به خنده نگشاید که زادگان احمد قربانی ظلم شدند و

شکسته زور .

مشردون نفوا عن عقرا دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر .



نامشان آماج دشمنها و تهمت‌ها ، شیرازه خاندانشان گسسته و جمعشان پراکنده ، از کانون گرم خانه و کاشانه شان راندند و از شهر و دیار خویش تبعید کردند ، گویی جنایتی کرده اند که بخشودنی نیست .

* * *

و چه پر معنی این " بارگاه ولایت‌مدار سلطان ارض طوس " و چه سمبل فصیح و بلیغی این " گنبد طلا " بام حرم . حرمی که در آن خلیفه و امام ، جلاد و شهید در کنار هم آرمیده اند ...
چه می گویم ؟

هارون در وسط و امام در کنار . یعنی که برای تکریم امام ، نزدیک قبر خلیفه دفنش کرده اند و در گوشه ای از مقبره خلیفه ! و مدفن امام در آغاز خانه " حمیدبن قحطبه " .
و صحن حرم امام ، باغ او ، باغی که امام را به انگور مسمومش پذیرایی کرد !
عجبا که " بنا " تا کجا می تواند آموزنده باشد و آگاه کننده !

امروز از " فلسفه معماری " سخن می گویند و در کجای زمین معماری می تواند اینچنین فیلسوف باشد و عمیق !

امروز از " فلسفه تاریخ " سخن می گویند و در کجای زمان فلسفه تاریخ توانسته است اینچنین در شکل یک " ساختمان " تجسم مادی یابد ؟

چهارده قرن است که از " اسلام تاریخ " و " تاریخ اسلام " سخن می گویند و تضاد و تحریف و نفاق را و حق و غضب را و اسلام حاکم و اسلام محکوم را و خلافت و امامت را و " نمود " و " بود " را مومن و ایمان را ... تحقیق می کنند و تشریح .



و کدام محقق ، مبلغی ، نویسنده ای ، مورخی ، متکلمی ، مفسری ، فقیهی ، محدثی ... و اسلام شناسی توانسته است تمامی حقیقت و تمام واقعیت را اینچنین تصویر کند ؟

آن همه اسرار و ابهام را و مفاهیم ذهنی و عواطف درونی و اختلافات نظری و اجتهادهای علمی و جدالهای مذهبی و کشاکشهای سیاسی و جنگهای نظامی و مکتبهای فکری و تضادهای طبقاتی و روابط اجتماعی و درگیریهای تاریخی و ... همه چیز و همه چیز را در طول چهارده قرن زمان و در پهنه پهناورترین بخش ربع مسکون زمین ، با یک خانه و یک گنبد " نشان دهد " ؟

با کلماتی از آجر ، عباراتی از کاشی و نقره و طلا و عناوینی از در و سردر و صفحاتی از دیوار و فصولی از " بیوتات وابسته " و فهرستی از نظام ها و سازمان ها ... – در نام این بیوتات وابسته تامل کنید :

دار الحفاظ ، دار السیاده ، دار الضیافه ، دار العزه¹ ، دار العباده ،

کفشداری، آشپزخانه ، مهمانخانه ، نقارخانه ، کشیک خانه ، تالار تشریفات ، تالار آئینه ... و نیز در نظام اداری :

کشیک 1 ، کشیک 2 ، کشیک 3 ، کشیک 4 ، کشیک 5 ، خدمه رسمی ، خدمه افتخاری ، کشیک ، دربان نقاره چی ، دفتر اداره تشریفات ، اداره تبلیغات ، سازمان باغات ، سازمان املاک ، سازمان اراضی ، موقوفات ، اجارات ، نذورات ، ... و آنها که با وقف اراضی و یا ایجاد بنائی و یا تجدید بنائی ، و یا طلاپوشی ایوانی و مناره ای ... در قرون گذشته نامشان – به نشانه خدمتگذاری و ارادتمندی به این آسمان مقدس بر کتیبه ها و کتابها جاودان مانده است :

سلطان محمود غزنوی ، سلطان سنجر سلجوقی ، شاهرخ شاه مغول ، گوهر شاه ملکه مغول ، بایسنقر شاهزاده مغول ، سلطان ابو سعید ، سلطان بابر شاه ، شاه عباس ، نادر شاه و ...



و فهرستی از اسامی اعیان و اشراف و خوانین ایرانی و ترک و تاتار و مغول و ایلخانی و تیموری در وقف نامه ها و کتابها .

و اینهمه نشانه آنکه چگونه " حادثه سازان تاریخ " از " بد حادثه " اینجا به پناه آمده اند و سرداران زمان و سرکشان زمین به پای بوسی این آستان می شناخته اند و سر بر خاک اخلاص مینهادند ! و حکایت آنکه این آستان ملائک پاسبان ، میعادگاه قدرتهای سه گانه تاریخ بوده است و زمامداران ، زمینداران و روحانیون – که همیشه و همه جا مردم رعیت سیاسی و اقتصادی و اعتقادیشانند – رعیت وار به " دربار ولایتمدار سلطان علی بن موسی الرضا " علیه السلام رو میکرده اند و نشان میداده اند که جاه و جلال و سلطه و نفوذ سیاسی و مادی و معنوی خود را از این آستان مقدس دارند و پایگاهی را که در زمین دارند از این درگاه آسمانی به موهبت گرفته اند و همه اینان در سه منظومه اجتماع ، شمس زندگی خلاق اند ، اقمار مصنوعی این " شمس الشموس " ، " سلطان ارض طوس " اند .

1. احداث جدید در زمان استانداری و نیابت تولیت تیمسار سپهبد " عزیزی " .



این است که شاه عباس کبیر با آن همه شکوه و اقتدار سلطنت و با اینکه در قصر عالی قاپو تالار چنگ و شراب دارد و با اینکه در خاندان خویش همه ذکور را قتل عام می کند ، تا خطر سرکشی مدعی ای هرگز پیش نیاید ، در مرتبه ایمان و اخلاص و درجه عشق و ارادت به این بارگاه ، پوتین هایش را در اصفهان – پایتخت سلطنت دنیا – برگردنش می آویزد تا مشهد – پایتخت امامت دین – پیاده می آید !

و در حرم امام خود قیچی به دست می گیرد و خادم وار سر شمعها را می زند و مقدس ترین چهره روحانیت زمان علامه شیخ بهائی که پشت سر سلطان به ادب ایستاده است ، بالبداهه این شعر زیبا و اثربخش را می سراید که :

قیچی توبه احتیاط زن ای خادم
ترسم ببری شهپر
جبریل امین

و ناصر الدین شاه شهید در پای بوسی امام خودش این شعر را می سراید که :

در کفشکن حریم پور موسی
موسی کلیم با عصا
میبینم

این آستان پناهگاه توده ها بوده است و " بست " تعقیب شده ها و خانه بی خانمان ها و گریزگاه این مردم بی پناه و بی سلاحی که از دم تیغ جلادان می گریخته اند .

و مشهد اینچنین " شهر " شد ، که پس از یورش چنگیز ، پسرش تولی طوس را حمام خون ساخت و آنها که توانستند از این قتل عام جان بدر برند به امام پناه آوردند .

ناگهان این زیارتگاه " کوچک " در حومه شهر بزرگ طوس شهری بزرگ شد و در حومه اش طوس قتلگاهی ویرانه !



و وارثان چنگیز از آن پس کوشیدند تا مردم طوس را از این پناهگاه به شهر خویش باز گردانند
اما کسی بازنگشت .

ترجیح دادند تا همچون امام خویش در جوار وی غریب بمانند و خانه و دیار خویش را برای
همیشه رها کنند .

و شهر ما اینچنین بنیاد گرفت .

مشهد اینچنین آغاز شد .

و همچنان بر این " سنت " هست ، آنچنانکه پیش از آن نیز بر این " سنت " بود !

و جاذبه مرموز این " شهادتگاه " که با دل‌های مظلوم سخن می‌گوید از این " روح " حکایت می

کند . و در این کویر آتش و هول آهوان مجروحی را که از تعقیب صیادان می‌گریزند به خود

پناه می‌دهد . چه در این چراگاه خشک و تنها گرگها و روباهها و موشها خوب زندگی می‌کنند و

تنها میش‌ها می‌توانند آرام بمانند که رامند و آهوان همیشه رمنده اند و همه جا در کویر بی پناه

چه نه نیش گرگ را دارند و نه گردنی که بند را بتواند تاب آورد .

اینک رمیده از وحشت گریز :

- این تاریخی که در صورت جغرافیا تجسم یافته است عظمت بیکرانه مرموزی که نومید و

خاموش خود را بع تسلیم پهن افکنده است - خشک ، بی آب و آبادی ، بی قله مغرور بلندی ، بی

زمزمه شاد جویباری ، ترانه عاشقانه چشمه ساری ، باغی ، گلی ، منطری ، مرتعی ، راهی ،

سفری ، منزلی ، مقصدی ، رفتار مستانه رودی ، آغوش منتظر دریایی ، ابری ، برق خنده

آذرخشی ، درد گریه تندری ... هیچ !



آرام ، سوخته ، غمگین ، مایوس ، منزل غول و جن و ارواح خبیث و گرگان آدمیخوار ، نهانگاه
 خناس و جولانگاه وسواس ، غاسق تبهکار و نفاثه افسونگر و حاسد خائن !

زادگاه خیال و افسون و افسانه ، سرزمین نه آب ، سراب ، ساکت ، نه از آرامی ، از هراس ، با
 هوای آتشناک بیرحمش که مغز را در کاسه سر به جوش می آورد و زمین تافته اش که گیاه نیز
 از " روئیدن " و " سر از خاک برآوردن " می هراسد و مردمش پوست بر استخوان سوخته با
 چهره هایی بریان و پیشانیهایی چین خورده ! که نگاه کردن در کویر دشوار است چشمها را با
 دست سایه می کنند تا کویر نبیند ، نبیند که می بیند ، نداند که می داند .

گاه طوفانی برمی خیزد ، خاک بر افلاک می افشاند و آسمان را تیره می دارد و روستاها را بر
 می آشوبد و چون فروکش می کند از آن پس باز چهره کویر همچنان که بود !

کویر آنجا که همواره طوفان خیز است و همواره آرام همیشه در دگرگون شدن است و هیچ چیز
 دگرگون نمی شود همچون دریاست ، اما نه دریای آب و باران و مروارید و ماهی و مرجان که
 دریای خاک و شن و غبار و مار و مارمولک و سوسمار ... ! بیشتر " خزندگان " و گاهها
 پرواز مرغی تنها و آواره یا مرغانی هراسان و بی آشیانه ، قصه تا گور و طوطی اش ، نه در
 هند که در ارمنستان !

آنچه در کویر می روید گزوتاق است این " درختان بیباک و صبوری " که علیرغم کویر بی نیاز
 از آب و چشمداشت نوازشی و ستایشی از سینه خشک و سوخته کویر " به آتش سر می شکند "

و " میایستند " و " میمانند " هر یک " رب النوعی " !

بی هراس - مغرور ، تنها و غریب ، گویی سفیران عالم دیگرند که در کویر ظاهر می شوند !



این " درختان شجاعی که در جهنم می رویند " اما اینان برگ و باری ندارند ، گلی نمی افشانند ،
 ثمری نیم توانند داد ، شور جوانه زدن و شوق شکوفه بستن و امید شکفتن در نهاد ساقه شان یا
 شاخه شان می خشکد ، می سوزد و در پایان به جرم گستاخی در برابر کویر از ریشه شان برمی
 کنند و در تنورشان میافکنند و به آتش آن برای خود نان می پزند ... و این سرنوشت مقدر
 آنهاست !

آهوئی هراسان به " آرامگاه ضامن آهو " روی آورد
 تا در " بست " امنیت و ایمان او پناه گیرد
 که می گفتند در آنجا که او آرام گرفته چشمه ای است که از غیب سرزده است
 و باغی که خاک را در پوشش زمردین خویش پنهان کرده است
 اما از آن چشمه فریب می جوشید
 و در آن باغ گل‌های سیاه می روئید و انگورهای زهر و انارهای قاتل
 سرگذشتش یادآور سرنوشت قومش شد
 که صدها سال پیش از این
 گردن از " زنجیر عدل نوشیروانی " رها کرد
 و در هوای " عدل بی زنجیر " به " مدینه " گریخت !
 اما سر از بغداد در آورد و باز گرفتار عدل زنجیر به سراغ پیامبر رفته بود
 خلیفه غاصبش را یافت
 و اینک از ذریه آن مهاجران ناکام
 مهاجری تنها



به پناه " امام " گریخت

نائب غاصبش را یافت

و چه می گویم ؟

در حرم او جلاد خانه دارد

و چه دایره هولناکی !

نزدیکترین کس به او ، دشمنترین کس به او ، بدترین خلق !

و به این محور راستی ، آفتاب اهورائی

هر مداری نزدیکتر ، دروغتر ، اهریمنی تر !

* * *

و این مهاجر تنها ، آهوی بی بند و بی پناه

از ذریه آن مهاجران ناکام ، آهوان رمیده مجروح

- که از تثلیث شوم " کسری " " دهگان " و " موبد "

به پیام نبوت

بسوی مهبط وحی کوچ کردند

تا به مثلث الهی " آزادی ، برابری و آگاهی " برسند و قربانی تثلیث شوم تر " خلیفه ، خواجه و

فقیهه " شدند

که از نفرت تثلیث شر " گرگ ، روباه و موش "

گله " میش " های پوزه در خاک کویر فرو برده را رها کرد .

و به پیام وصایت



تن کبود از تازیانه لب تفیده از عطش

پا ، پر آبله راه ، و دل ، گرم از عشق

به حریم امام گریخت

و وا مصیبتا !

این حرم " هارون " است

و امام در " کنار "

یعنی که امامت نه در متن ؟

یعنی که امام حاشیه نشین خلیفه ؟

یعنی که ایمان نیز در خدمت قدرت ؟

یعنی که ردای سبز تقوی بر اندام زور ؟

یعنی که تیغ و طلا و تسبیح در پس پرده دین ؟

یعنی که به نام امام طواف بر گرد هارون ؟

یعنی که آنجا خلافت رسول و اینجا نیابت امام ؟

یعنی که در ضریح مطهر عصمت ، رجس رون پناهان ؟

یعنی که باز تطهیر قدرت ؟

تقدیس طلا و توجیه تزویر ؟

یعنی که کشاندن خلق به دعوت دین

به بارگاه ؟

چه می دانم ، اما می دانم که این نهال جوان



از تخمه و تبار آن گزوتاق ها که در جهنم کویر می رویند در باغ حمید بن قحطبه
تا به برگ و بار نشست زمستان در رسید
و سوداگران چوب و سازندگان ذغال و افروزندگان تنور و پزندگان نان
از ریشه اش کردند

و ان آهوی آرمیده را از بست ضامن خویش بگرفتند و به دست صیاد سپردند
و این دهقان زاده روستای خراسان

در این روزگار که خلافت باز پورش آورده است
و سعد بن ابی وقاص در قادسیه دیگری

و وحشیان عرب این بار از غرب تاختن آورده اند
و مدائن ما را غارت کرده اند و زبان و ایمان و فرهنگ
و تاریخ ما را به دست غزنویان دفن کرده اند

و اسارت و جهل را در نام مدنیت و علم برای مردم این
سرزمین سوغات آورده اند

و همه برجها و باروها را فرو ریخته اند

و همه حصارها و دیوارها و سقفها را فرود آورده اند
و آتشگاهها را همه سرد و خاموشگر ساخته اند و ...

نژادی پدید آمد

زترک و زایران و از تازیان

اندر میان



سخنها به کردار

نه ترک و نه ایران و تازی بود

بازی بود

بجویند و دین اندر

زیان کسان از پی سود خویش

آرند پیش

او بی هیچ توانی ، بی هیچ پناهی

به سرمایه عمر و توانایی عشق

زندگی را رها کرد تا آن همه فخرها و عشق ها و ایمان و هنرها و قهرمانیها و ... را که خلافت عرب و سلطنت ترک و کشور فروشان بزرگ برمکی و نوبختی و طاهری و سامانی و صفاری و ... و خود فروخته های مقفع و افشین و ... ریشه کن کردند و از یادها بردند ، گرد آورد و شیرازه بندد و به یادها آورد .

سی و پنج سال رنج بی مزد برد و " یادنامه " ایمان از یاد رفته این قوم دگرگون شده را سرود و در پایان رنجش را به باد دادند و انها که نیارستند نام بزرگان شنود و آنها که دم اعجازگر مسیح را نخواستند در کالبد مردگان و نابینایان دمید آواره اش کردند و انها که از جهل خلیق کباده علم می کشیدند و از غیبت دین دعوی دین دارند به گناه تشیع علوی تکفیرش کردند و عوام غوغا را بر ایمان او بشوراندند و تعصب ها کردند که :

او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت :

نبینی مرنجان دو

بینندگان آفریننده را

بیننده را

و بر رفض او این بیتها دلیل است که او گفت :



خرمند گیتی چو دریا نهاد
او تندباد
برانگیخته موج از
همه بادبانها
چو هفتاد کشتی در او ساخته
برافراخته
میان یکی خوب کشتی عروس
چشم خروس
برآراسته همچو
پیمبر بدو اندرون با علی
همه اهل بیت نبی و
وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای
بنزد نبی و وصی
گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است
چنین دان و این راه
راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم
پی حیدرم
... وی به غایت رنجور شد ، سیاست محود دانست ، به شب از غزنین برفت و ... شش ماه ... "
متواری بود " .
گفتند : " تو مرد شیعی ای و هر که تولی به خاندان پیامبر کند او را دیناوری به هیچ کاری نرود
که ایشان را خود نرفته است " .
مزد سی و پنج ساله او را بر شتری به سوی طوس فرستادند ...



از دروازه رودبار طوس اشتر در میشد و جنازه فردوسی به دروازه بیرون از آن بیرون همی
بردند !

در آن حال مذکری بود در محله طبران طوس - فقیه بزرگ شهر بود - نامش شیخ ابوالقاسم
گرگانی تعصب کرد و گفت :

من رها نکنم تا جنازه او را در گورستان مسلمانان برند که او را فضا بود و هر چند مردمان
بگفتند با آن فقیه روحانی درنگرفت . درون دروازه باغی بود ملک فردوسی او را در باغ دفن
کردند ...

گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار . صله سلطان خواستند که بدو سپارند قبول نکرد
و گفت بدان محتاج نیستم صاحب برید (رئیس پست) به حضرت بنوشت و بر سلطان عرضه
کردند مثال (فرمان) داد که آن فقیه روحانی از شهر طوس برود و ... خانمان بگذارد .

فا عتبروا یا اولی الابصار !

ع-

ش

متن زیر نامه ایست که امام ... در پاسخ تلگرافهایی که در سوگ دکتر شریعتی به ایشان زده شده
به یکی از اعضا انجمنهای اسلامی نوشته اند . ما از آوردن نام دریافت کننده نامه بنا به
درخواست ایشان خودداری می نمایم .

شعبان المعظم 97

بسمه تعالی



جناب آقای ایده الله تعالی

پس از اهدا سلام ، تلگرافهای زیادی از اروپا و امریکا از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمنهای اسلامی دانشجویان در امریکا از بخشهای مختلف و از سایر برادران محترم مقیم خارج کشور ایده الله تعالی در فقد دکتر علی شریعتی واصل شد و چون جواب به تمام آنها از جهاتی میسر نیست و تفکیک صحیح نمی باشد از جنابعالی تقاضا دارم تشکر اینجانب را به همه برادران محترم ایده الله تعالی ابلاغ نمائید . اینجانب در این نفس های آخر عمر امیدم به طبقه جوان عموما و دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می باشد . امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبیل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملتها و مربی نفوس و مکمل نقیصه های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است برای عموم بیان کند .

مطمئن باشند با عرضه اسلام به آن طور که هست و اصلاح ابهام و کجروی ها و انحرافها که به دست بدخواهان انجام یافته نفوس سالم بشر که از فطره الله منحرف نشده و دستخوش اغراض باطله و هوسهای حیوانی نگردیده یکسره بدان روی آورند و از برکات و انوار آن بهره مند شوند . من به جوانان عزیز نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و عمال سرسپرده آنها می دهم .

طبقه جوان روشن بین در خارج و داخل روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یک دل و یک صدا از حق انسانیت و انسانها دفاع کنند تا به خواست خداوند



متعال دست اجانب از کشورهای اسلامی قطع شود و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرموزی که در صدد تفرقه بین انجمن های اسلامی است و مطمئنا از عمال اجانب هستند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند . و اعتصموا بحبل الله جميعا و لاتفرقوا .

و السلام عليكم و عليهم و رحمه الله و برکاته

روح الله موسوی

نشر الکترونیکی : کتابخانه، تاریخ ما – پایگاه [دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی](#)

تهیه از : [ینی کاظمی](#)

<http://pdf.tarikhema.ir>

<http://shariati.nimeharf.com>

Ancient.ir